

آرامگاه پادشاهان در ایران زمین

بخش دوم:
پادشاهان کیانی (الف)

ویسپویش، سال ۲، شماره ۲

آرمان آرین



پیش‌گفتار:

در همین سرآغاز سخن، بیایید از پدیده‌ی خطرناکی سخن بگوییم که می‌تواند «وسوسه‌ی تطبیق» نام بگیرد! این‌که بطور مثال، یک شخصیت نامدار یا سلسله‌ی کهن در ژرفای تاریخ باستان وجود دارد که تابه‌حال هیچ مستند تاریخی - وِرای یادکردِ آثار مکتوب یا سنت‌های نقل شده‌ی سینه به سینه - از آن بدست نیامده است؛ نه دستخطی، کتیبه‌ای، جامه‌ای، شمشیری یا مُهری و نه سگّه‌ای، بنایی، تصویری یا شیئی از خود همان شخصیت یا سلسله.

داستان‌های چنین شخصیت یا دودمانی، با هزار بال و پر در کتاب‌های اساطیری و تاریخ باستانی یا حتی آثار هنری منظوم و مَنثور بعد، برجای مانده‌اند اما با این همه شهرت، مستندی تاریخ‌پسند از آنها را نمی‌توان در موزه‌ها یا سایت‌های باستانی پیدا یا به آنها منسوب کرد!

در چنین شرایطی است که پای «**وسوسه‌ی تطبیق**» به میان می‌آید؛ یعنی هم‌زمان با اینکه عموم علماء تاریخ و باستان‌شناسان، همدل می‌شوند تا آن شخصیت یا دودمان را غیرتاریخی و افسانه بنامند و از تسلسل تاریخ بیرونش کنند - طبیعی هم هست، چون هیچ شیئی یا سندی از او یا عهدش پیدا نشده که اثباتی بر تاریخی بودن او بنماید - جمعی دیگر از اهل فن نیز بر آن می‌شوند که برای نجات تاریخی آن مشاهیر یا سلسله‌ها، دلسوزانه آستینی بالا زنند و به طریق پیوند و تطبیق آن شخصیت‌ها و دودمان‌های افسانه‌شده، با اشخاص یا دودمان‌های

تاریخی، آنها را نجات بخشند! این می‌شود وسوسه‌ی تطبیق، که اغلب نادرست و بندرت درست از آب درمی‌آید.

در وسوسه‌ی تطبیق، یک شباهت کوچک در نام یا واقعه و... کافی است که برخی دانشمندان بزرگ را نیز دچار این وسوسه کند تا راه به تطبیقی خطا بَرند. کسانی که آشو زرتشت را هم‌عصر با داریوش هخامنشی گرفته‌اند، صرف این‌که دو تشابه اسمی میان عصر آشو زرتشت و داریوش بزرگ وجود دارد: گُشتاسپ، شاهِ زمانِ زرتشت در بلخ است و هوتوسا ملکه‌ی او؛ از سوی دیگر وِیشتاسپ نام پدر داریوش است و آتوسا نام همسر داریوش.

براساس چنین فرض سست‌پایه‌ای، زمان آشو زرتشت را نیز تعیین کرده‌اند و خیلی‌های دیگر نیز چنین کارهایی را در مقایسه میان عصر حماسه‌های ایرانی با دوران اشکانی یا در این‌همانی کوروش بزرگ با کیخسرو کیانی انجام داده‌اند!

یعنی صرفاً براساس چند شباهت در نام‌ها یا وقایع، چشم بر تمامی انبوه اختلافاتی بسته‌اند که فلان دو شخصیت یا دو سلسله را از هم متمایز می‌سازند و در عوض با چند مشابهت جزئی، رأی نهایی را بر تطبیق آنها صادر می‌کنند!

کافی است نگاهی به نظرات مُشعشع این دست تاریخ‌پژوهان انداخته شود تا مشخص گردد که چه بَلبشویِ دانشی و پریشانی فرهنگی به واسطه‌ی این حرف‌ها براه افتاده و گره‌ای که باز نشده هیچ، صد گره تازه نیز بر این ریسمان افتاده است! چنان که در



بخش پیشین نیز گفته شد، خوب است تاریخ ایران - به دلیل بسیار کهن‌بودگی و در چهارراه حوادث بودنش - با صبوری و تدقیق نوشته شود، نه شتاب‌زدگی و از سربازگنی... یعنی با وسواس، نه با وسوسه!

پادشاهان کیانی:

نام کیانیان در اوستا به صورت «گوی» و کرپان آمده و بارها در شاهنامه‌ی حکیم توس تکرار شده است که فهرست نه تن بیشتر شناخته شده‌ی آنها (به روایتی از سال ۲۴۳۲ تا ۳۰۸۴ پس از کیومرث) که بر تخت شاهی نشسته‌اند، بدین قرار است:

- کی قباد
- کی کاووس
- کی خسرو
- کی لهراسپ
- کی گشتاسپ
- کی بهمن
- هُمای چهرزاد
- داراب
- دارا

سلسله‌ی کیانی (و دوران احتمالاً ۶۵۰ ساله‌ی آن) را به سه دوره می‌توان تقسیم نمود:

یک. از پادشاهی کی قباد تا غیبت کی خسرو:

این دوره، با نبردهای طولانی ایران و توران همراه است و با کشته شدن شاهزاده سیاوش پسر کی کاووس، به‌دست افراسیاب تورانی و بعد کین‌خواهی وی از سوی ایرانیان

به اوج می‌رسد. کی خسرو پسر سیاوش و فرنگیس (دُخت افراسیاب)، بزرگ‌ترین پادشاه کیانی است که با لشکرکشی به توران، به خونخواهی پدرش سیاوش، افراسیاب را از بین می‌برد و بدین ترتیب به جنگ‌های طولانی ایران و توران پایان می‌بخشد.

دو. از پادشاهی لهراسپ تا پایان پادشاهی گشتاسپ:

مهم‌ترین ویژگی این دوران، ظهور آشوب زرتشت و نبردهای گشتاسپ و پسرانش (اسفندیار و پشوتن) با خَیون‌های شرقی، برای گسترش دین زرتشتی است.

سه. از بهمن تا اسکندر (یا بخش پایانی عصر کیانی):

برخی تشابهات میان شاهان کیانی در این دوره، با شاهان هخامنشی و سلوکی (به ویژه حضور اسکندر در انتهای فهرست) سبب شده که این دوره از سلسله‌ی کیانیان شرقی با شاهان ایران غربی درهم آمیخته شود. البته تفاوت اسکندر این فهرست با اسکندر مقدونی مقبول در تاریخ غرب، اینجاست که مطابق با برخی متون کهن ایرانی، نظیر شاهنامه فردوسی، دساتیر و...، اسکندر از نسل شاهان ایران بوده است. یعنی او را پسر دارا پادشاه کیانی و دختر فیلقوس پادشاه روم/مقدونیه شمرده و به این طریق شاهزاده‌ای ایرانی محسوب کرده‌اند تا آخرین پادشاه کیانی، دو رگه‌ی ایرانی و مقدونیه‌ای باشد.

مکان‌های احتمالی شهرها یا پایتخت‌های کیانیان:

برای نزدیک شدن به واقعیت، درباره شهرها و سپس جایگاه احتمالی مقابر شاهان کیانی باید به چند موضوع، توجه ویژه داشت:

۱. بنابر برخی باورهای ایران کهن، از جمله تا دیانت زرتشتی امروز، سنت تدفین در خاک و بنابراین برافراشتن آرامگاه و مقبره در ایران باستان نباید مرسوم بوده باشد. حتی اگر این سنت‌ها را به شاخه‌ای خاص از دیانت مزدایی/مغانه و نه آموزه‌های خود آشو زرتشت و کلّ دین بهی نسبت دهیم، باز هم براساس مدارک موجود، از جمله دخمه‌سازی مادها و بعد هخامنشیان در نقش‌رستم، می‌توان به این عقیده رسید که شاید جستجو برای یافتن آرامگاه شاهان بسیار کهن ایرانی (نظیر پیشدادی و کیانی)، از اساس نادرست و ناموجود باشد. اگرچه شاهان کیانی تا پیش از گشتاسپ شاه، همگی قبل از آشو زرتشت بوده‌اند و بنابراین نمی‌بایست براساس احکام دین ایشان (اگر دخمه‌گذاری را از تعالیم خود این پیامبر ایرانی بدانیم) عمل می‌کرده‌اند.

۲. براساس تاریخ حماسی ایران، برخی از شاهان و شاهزادگان کیانی اساساً پایان‌هایی عرفانی و حماسی داشتند و بنابراین نمی‌توان آرامگاهی را به آنها منسوب کرد. از جمله کی‌خسرو برجسته‌ترین پادشاه کیانی که در کوهستان ناپدید شد یا سیاوش پدر او که به دست افراسیاب به شهادت رسید و طبیعتاً مقبره‌ای نداشت و...

تشابه نام‌ها، اغلب در این زمینه دردسرساز هستند و سبب شده‌اند که برخی شخصیت-

های جدیدتر با شخصیت‌های کهن و اصلی اشتباه گرفته و به مرور زمان، یکی پنداشته شوند. مثلاً کی‌کاووس کیانی اصلی که بعدها افراد بسیاری به یاد او کی‌کاوس و کاووس و... نامیده شده‌اند و بناها و مناطق بسیاری به نامش منسوب اما با خود او بی‌ارتباط است. نظیر گنبد کاووس که نام از کاووس پسر وشمگیر (چهارمین شاه زیاری) دارد یا کیوس/کاووس که برادر انوشیروان ساسانی در اواخر عهد ساسانی بود و مدتی بر مازندران حکم می‌راند و...

با این مقدمات به سراغ چند منطقه از گستره‌ی فرمانروایی شاهان کیانی می‌رویم که احتمالاً با پایتخت‌ها و آرامگاه ایشان، ارتباط توانند داشت.

البرزکوه:

شوربختانه معدودی از پژوهش‌گران اصرار دارند که بخش‌های روشن تاریخ ایران را نیز به تاریکی بیامیزند و برآشفتگی در معلومات این فرهنگ بیفزایند. مثلاً براساس برخی شواهد کورسو و کم‌سو، می‌گویند البرز موردنظر در اساطیر و حماسه‌های ایرانی، این البرز نیست! بلکه مثلاً پامیر یا فلان کوه دیگر است! حال شاهد به این عظمت و روشنایی که رشته‌کوه البرز امروزی است - به نقل از عُرف و فرهنگ‌عامه و هزاران نقشه و کتاب و خاطره - را به آسانی کنار می‌نهند و با فرضیه‌های سُست، بر مخدوش کردن دانسته‌ها و قطعیات می‌کوشند!

اما برای مایی که البرزکوه را همین رشته‌کوه ستبر و زیبای معروف می‌شناسیم و دماوند دُرْدانه و سربه‌فلک کشیده نیز در قلب آن

درباره این کوه نمی‌دانیم و در اوستا نیز دانسته‌ی بیشتری در این باره وجود ندارد.

ایوانکی:

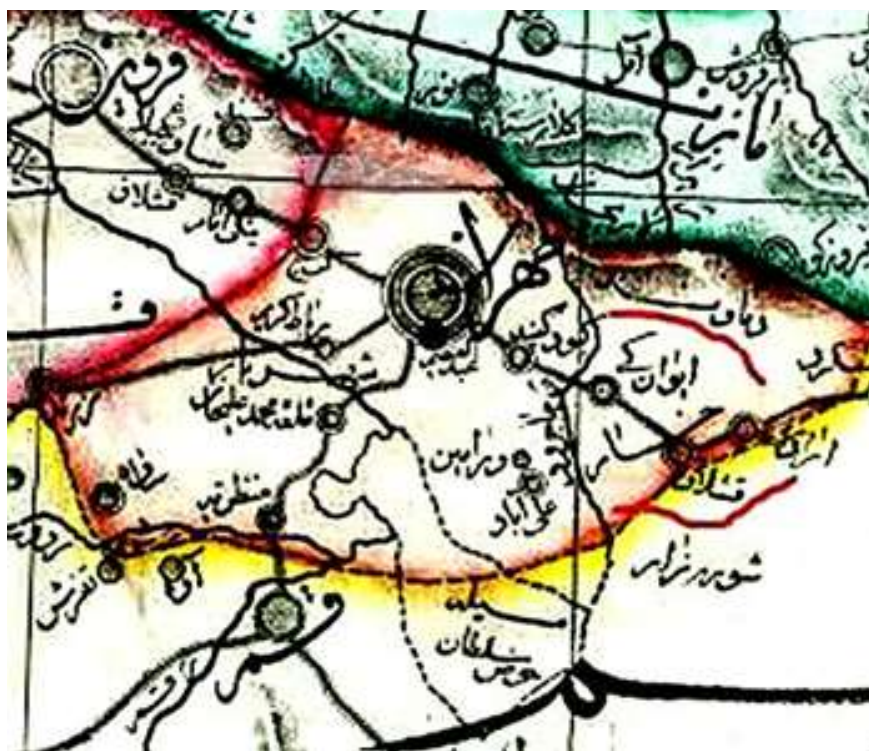
در پیوند نزدیکی با البرزکوه، شهری که بیش از هر نقطه‌ی دیگر در ایران، توجه ما را به نام خویش جلب می‌کند شهر کنونی ایوانکی، در میانه‌ی راه سمنان و تهران است. آیا براستی این نام، اشاره به داستانی کهن و نهان از زمانه‌ی فرمانروایی کیانیان بر این خطه دارد که ما را بسوی خویش می‌خواند؟ کتاب «پژوهش در نام شهرهای ایران» اثر استاد «ایرج افشار سیستانی» درباره ایوانکی نوشته است: «کیانیان پیش از هخامنشی‌ها، در خاور (شرق) ایران حکومت داشتند و حدود کشور آنان، از بلخ تا دماوند و ری بود و

است، کاخ‌های افسانه‌ای کی‌کاووس‌شاه کیانی که جای‌شان را برفراز البرزکوه دانسته‌اند، مختصات مکانی روشنی را بازنمایی می‌کند؛ همان هفت کاخ، یکی از زر، دو تا از سیم، دو از پولاد و دو از آبگینه.

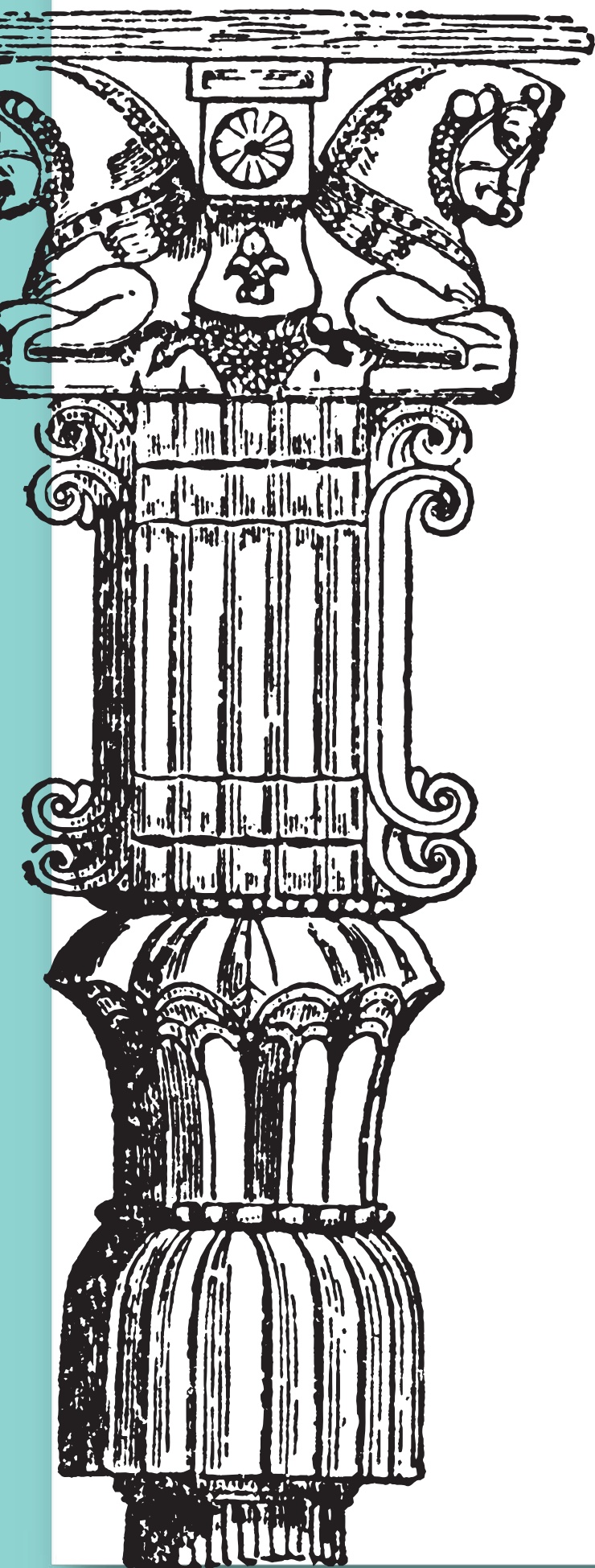
آیا بر این اساس می‌توان گفت پایتخت کاووس‌شاه کیانی، جایی در شمال ایران و حوالی البرزکوه بوده است؟

در اوستا اما «کاووسی توانا، پای کوه "ارزیغیه" برای فرشته آناهیتا پیشکش کرد تا در عوض، بزرگ‌ترین شهریار همه‌ی کشورها و بر پلیدان، چیره باشد که آناهیتا نیز او را کامیاب کرد.» (آبان یشت - ۴۵ تا ۴۷)

ارزیغیه در زامیاد یشت اوستا (بند ۲)، پنجمین کوه برآمده از زمین خوانده شده و معنایش «شاهین» است. بیش از این چیزی



نقشه‌ی ولایت طهران (و ایوانکی در جنوب شرقی آن) مربوط به سال ۱۲۹۷ خورشیدی (بیش از ۱۰۰ سال پیش)



میدان جنگ‌های آنها نیز در پیرامون رشته‌کوه البرز، دماوند، فیروزکوه و دشت خُوار (گرمسار) بوده است. ایوان‌کی در اصل [واژه‌ای] اوستایی بوده و از دو پاره‌ی «گوی» Kavi یا کی به معنی پادشاه، عادل، شهریار، زورمند و لقب پادشاهان کیانی، و «ایوان» به معنی ساختمان، کاخ و نشستگاه بزرگان و پادشاهان تشکیل شده است.» (انتشارات روزنه - چاپ دوم - ۱۳۸۲ - ص ۱۲۰)

به نظر نگارنده‌ی این سطور، منطقه ایوانکی، به ویژه تپه‌ها و محوطه‌های پیش از تاریخ آن - که نشان می‌دهند قدمت زندگی انسان در این منطقه به هزاران سال پیش بازمی‌گردد - از مناطق بسیار حسّاس و تعیین‌کننده در کشف‌های آینده درباره سلسله کیانیان خواهند بود که در صورت انجام کاوش‌های مؤثر، می‌توانند حقایق بسیاری را درباره این سلسله‌ی بسیار کهن و مهم ایرانی آشکار سازند.

ادامه دارد...